

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

امام خمینی (قده) در ذیل مسئله 45 فرمودند: اگر بعضی از مناسک حج و اعمال حج حرجی باشد یا ضرر بر نفس در او باشد، این حج مجزی از حجة الاسلام نیست^[1]؛ یعنی حج را انجام می‌دهد و همه شرایط استطاعت را دارد اما جزئی از اجزاء حجّ مانند وقوف در عرفات بر او حرجی است. گفتیم طبق این که لاجرج را عزیمت بدانیم این مجزی نیست و روی این مبنا که ما قائل به رخصت شویم (همان گونه که مرحوم سید قائل است)، این حجّ به عنوان حجة الاسلام واجب و مأمور به حساب می‌شود.

منتهی به دنبال این مطلب هستیم که طبق مبنای مرحوم امام و مرحوم خوئی (و همه کسانی که می‌گویند چون اینجا عزیمت است به عنوان حجة الاسلام واقع نمی‌شود)، آیا این به عنوان یک حج صحیح مستحب حساب می‌شود یا نه؟

گفتیم برای این مطلب به دو نکته باید توجه کنیم:

1. یک نکته این است روایاتی که دلالت بر استحباب حج دارد اطلاق دارد، فرقی نمی‌کند که این حج حرجی باشد یا حرجی نباشد.

2. نکته دوم (که مهم‌تر است) این است که آیا لاجرج در غیر الزامیات مثل مستحبات جریان دارد یا نه؟ اگر برای کسی خواندن نماز شب حرجی شد (مثلاً برای این که برود نماز شبش را بخواند باید مقدار زیادی راه برود تا آب پیدا کرده و وضو بگیرد) آیا باز این نماز شب استحباب دارد و لاجرج استحباب این را بر نمی‌دارد و فقط الزامیات را بر می‌دارد؟ این بحث را در تنبیه هشتم کتاب لاجرج با عنوان «عدم شمول قاعده نسبت به احکام غیر الزامی» مطرح کردیم.

بررسی عدم شمول قاعده «لا حرج» نسبت به احکام غیر الزامی

نکته اول: در اول عنوان بحث گفتیم ادله اطلاق دارد؛ یعنی در «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، «جعل» اختصاص به الزامیات ندارد، حتی کلمه «علی» در غیر الزام هم وارد می‌شود و اینطور نیست که کسی بگوید: این «جعل» با توجه به کلمه «علی» یعنی فقط و فقط الزامیات، بلکه کلمه «علی» در روایات در استحباب هم استعمال شده است. پس قرینه روشنی نداریم بر اینکه این اختصاص به الزامیات داشته باشد، «ما جعل علیکم فی الدین»؛ در دین که الزامیات دارد، استحباب دارد، کراهت دارد، اگر یک چیزی مقرون به حرج شد شارع در آنجا حکمی ندارد.

از سوی دیگر؛ فقها فتوا دادند که عبادات شاقّه مستحبّه صحیح است، مثال زدند که اگر کسی در تمام ایام سال روزه بگیرد مگر

در روزهایی که روزه حرام است، روزه در تمام ایام سال غالباً حرجی است، ممکن است کسی بگوید برای من حرجی نیست، اما غالباً و نوعاً و شخصاً حرجی است و آقایان فتوا دادند.

نکته دوم: نکته دوم این که شما مگر نمی‌گوئید قاعده لاجرح امتنانی است، امتنان اقتضا می‌کند لزوم برداشته شود؛ یعنی لاجرح در مقابل الزامیات بایستد، الزام را از بین ببرد یا رخصتاً یا عزیمةً، اما جایی که الزامی نیست معنا ندارد که شارع بخواهد امتنان بر ما داشته باشد این را بردارد.

دیدگاه صاحب فصول(قده)

صاحب فصول قائل به این است که لاجرح و لاضرر فقط در الزامیات جریان دارد. عبارت ایشان این است: «ثم اعلم أن نفی الحرج مختص بالایجاب و التحريم دون الندب و الكراهة»؛ لاجرح فقط به ایجاب و تحریم برمی‌گردد اما شامل استحباب و کراهت نمی‌شود، منتهی دلیلی که آورده که «لأن الحرج إنما هو في الإلزام»^[2]؛ حرج در خود الزام است؛ یعنی آنچه آدم را به حرج می‌اندازد الزام است، اما آنجا که شارع الزامی ندارد و می‌گوید مستحب است، ترغیب می‌کند (و می‌گوید: اگر این کار را انجام بدهی این ثواب را به تو می‌دهیم) اینجا حرج معنا ندارد. بنابراین صاحب فصول می‌گوید: جایی که الزام نیست موضوعی برای حرج نیست؛ زیرا حرج در جایی است که یک جعل و الزامی شخص را وادار کند که در این صورت این تکلیف حرجی می‌شود، اما جایی که ما تکلیف الزامی نداریم اینجا حرج معنا ندارد.

با توجه به همین مطالبی که در دو جلسه گذشته عرض کردیم اینجا هم در اشکالی که بر صاحب فصول کردیم گفتیم وجود حرج و عدم وجود حرج ارتباطی به الزام و عدم الزام ندارد بلکه در ذات فعل موجود است. شما اگر حرج را فقط بخواهید وصف برای حکم شارع قرار بدهید، این مختص به الزامیات می‌شود، اما اگر گفتیم نه در خود فعل «هذا الفعل حرجی»، این فعل بالذات مع قطع النظر عن تعلق الحكم خود این فعل حرجی است، وجود و عدم حرج مربوط به ذات فعل است نه مربوط به جعل شارع.

دیدگاه مرحوم آشتیانی

مرحوم آشتیانی عکس نظریه صاحب فصول را دارد و می‌گوید: لاجرح در غیر الزامیات هم جریان دارد و حرج در آنجا موضوعاً جریان دارد و این را قبول داریم. ایشان می‌گوید: حرج موضوعاً در غیر الزامیات جریان دارد، اما ظاهر ادله وقتی ما نگاه می‌کنیم، «إن الظاهر من أدلته عدم تسبب الشارع وجعله لإلقاء الناس في الحرج»؛ وقتی به ادله لاجرح نگاه می‌کنیم یعنی آن حرجی که از ناحیه شارع می‌آید، «ظبحيث يستند وقوعهم فيه إلى جعله»^[3]؛ ظاهر ادله این است.

پس فرق کلام صاحب فصول و مرحوم آشتیانی همین شد که صاحب فصول می‌گوید موضوعاً حرج در جایی است که الزام باشد و جایی که الزام نباشد اصلاً موضوع حرج معنا ندارد، اما آشتیانی می‌گوید نه، موضوعاً حرج موجود است، اما ادله لاجرح آنجا جریان ندارد، بلکه در جایی جریان دارد که الزام و تحقق حرج من ناحیه الشارع باشد.

اگر کسی بگوید لاجرح در غیر الزامیات هم جریان دارد دو راه دارد:

1. یک راه این است که بگوید لاجرح حتی این روایات حجتی که می‌گوید حجّ مستحبی برو چه حرجی باشد و چه نباشد تقیید می‌زند؛ چون مرحوم والد ما در اینجا قائل می‌شود به اینکه این حجّ صحیح است؛ زیرا روایاتی داریم که حجّ مستحبی انجام بدهید و مستحب است مطلقاً؛ چه حرجی و چه غیر حرجی، می‌گوئید این مطلقاً را که در روایات تصریح نکرده شما این اطلاق را به دست آوردید! کسی که در لاجرح می‌گوید لاجرح حاکم بر ادله غیر الزامی هست این ادله را هم تقیید می‌زند. شارع می‌گوید:

من مستحب را می‌خواهم فعل برای من رجحان دارد اذا لم یکن حرجیا، اما اگر حرجی شد همین فعل برای من رجحان ندارد.

2. راه دیگر این است که عکس این عمل کرده و بگوئیم لاجرج اطلاق دارد؛ هم الزامیات و هم غیر الزامیات، این روایات بیاید لاجرج را تقیید بزند؛ یعنی بگوید لسان وارده در عبادات مستحبه اینقدر ظهور دارد و ان کان حرجیاً که این روایات می‌آید قاعده لاجرج را تقیید یا تخصیص بزند.

جمع‌بندی بحث

اگر مبنای ما این شد که لاجرج در غیر الزامیات جریان ندارد (همان‌گونه که مشهور می‌گویند)، اینجا لاجرج وجوب را برداشته تمام شده و این فعل حج به سبب ادله دیگر که می‌گوید حج مستحب ولو کان حرجیا، صحیح و مستحب است، اما اگر بگوئیم لاجرج در غیر الزامیات جریان دارد، اینجا دو راه پیدا می‌کنیم: 1) یکی این‌که می‌گوئیم وقتی در غیر الزامیات جریان دارد، حتی این روایات حج را هم تقیید زده و می‌گوید درست است شارع حج مستحب خواسته، اما در صورتی که حرجی نباشد.

2) دوم آن‌که بگوئیم این روایات حج به ضمیمه سیره مسلمین که حج مستحبی پر از حج انجام می‌دادند (نظیر آن‌که در مورد امام حسن مجتبی (علیه السلام) هست که قدم‌ها و کف پاها را ایشان و امام حسین (علیه السلام) تاول می‌زد وقتی پیاده به حج می‌رفتند) و این روایات اینقدر ظهورش روشن است که بر لاجرج مقدم می‌شود، بعد ممکن است بگوئید در حج داریم ولی در صوم مستحبی نداریم؛ یعنی در صوم مستحبی ولو حرجی نداریم که بخواهد بر این مقدم بشود، هر جا داشتیم بر لاجرج مقدم می‌کنیم، اگر نداشتیم باید به لاجرج عمل کنیم.

دیدگاه برگزیده

مختاری که خودمان داشتیم آنجا کلام آشتیانی را نقل کردیم، مناقشه‌ای که بر کلام ایشان وارد کردیم این است که ظاهر لاجرج این است که شارع اگر یک جا هم بخواهد حکم استحبابی بیاورد امتثالش موجب حرج باشد، اینجا این شخص که در حرج قرار می‌گیرد به خاطر استحباب شارع است، شما چطور می‌گوئید فقط الزامیات انسان را در حرج بیندازد، مستحبات هم ممکن است بیندازد. چه افرادی هستند که در اثر عمل مستحبات برای خودشان و خانواده‌شان ایجاد حرج می‌کنند.

اشکال ما بر مرحوم آشتیانی اشکال محکمی هست که لولا این امر استحبابی این شخص امتثال نمی‌کرد، پس این امر استحبابی سبب وقوع این شخص در حرج شده، لذا نوشتیم برای ایقاع مکلف در حرج فرقی بین اینکه آن حکم الزامی باشد یا غیر الزامی نمی‌کند.

نتیجه‌ای که در کتاب لاجرج گرفتیم این است که لاجرج در غیر الزامیات جریان دارد. حال اگر یک مستحباتی مثل حج، یا مثل روزه در طول سال، فقها فتوا دادند به صحتش، آن باید همین لاجرج را تقیید بزند؛ یعنی ما می‌گوییم «لا حرج عامٌ شاملٌ للالزام و غیر الالزام»، بعد می‌گوییم این ادله بعضی جاها تقیید می‌زند و بعضی جاها تقیید نمی‌زند، لذا اینطور نیست که بگوئیم کثرت تقیید یا کثرت تخصیص لازم بیاید.

اینکه گفتیم مرحوم خوئی و مرحوم والد ما می‌گویند لاجرج قید موضوع نیست و نمی‌آیند تقیید کنند موضوع حج را و گفتند مبنای شما این است که قید حکم و قید موضوع بر نمی‌گردد، من هم مجالی نشد برگردم ببینم آنجا دقیقاً چه گفتیم. کسی رفته حجی را انجام داده و در حین حج گرفتار حرج شد، مثلاً وقوف به عرفات برایش حرجی شد، دو مبنا داریم:

1. اگر قائل به رخصت شویم این حجّش به عنوان حج واجب و حجّة الاسلام صحیح است، همان گونه که مرحوم سید فتوا داد.

2. مبنای دوم آن است که اگر قائل شویم به این که لاجرج عزیمت است، اینجا روی قول به عزیمت دو مبنا وجود دارد:

- أ. یک گروه شان می گویند: لاجرج فقط مختصّ به الزامیات است و اصلاً لاجرج تعرضی به مستحبات و غیر الزامیات ندارد. طبق این مبنا می گوئیم لاجرج عزیمت است و فقط الزام را برمی دارد، الزام را که برداشت ما هستیم و ادله مستحبات حج، آن ادله مستحبات می گوید حج مستحب است ولو حرجی باشد، پس این حجّش حجّ صحیح است.
- ب. یک مبنا این است که عزیمتی هستیم و می گوئیم لاجرج همان طوری که الزامیات را برمی دارد مستحبات و غیر الزامیات را هم برمی دارد، در این صورت دو راه وجود دارد: 1) یکی این که بگوئیم لاجرج غیر الزامیات را برمی دارد، اما آن ادله استحبابیه حج اینقدر ظهورش قوی است که می گوید اگرچه لاجرج می گوید این حج مستحباً واقع نمی شود، اما آن دلیلی که می گوید حج به نحو استحبابی ولو حرجی صحیح است، اینقدر ظهورش قوی است که این قاعده را تقیید می زند. نتیجه این است که پس این حج به عنوان فعل مستحب صحیح واقع می شود.

2) راه دوم این است که درست است ما یک ادله ای داریم به اینکه حج به نحو مستحب صحیح است، اما لاجرج آنها را هم برمی دارد و وقتی آنها را برداشت، نتیجه این است که فعلش به عنوان الواجب واقع نمی شود و به عنوان المستحب هم واقع نمی شود، بلکه ممکن است شارع تفضلاً یک ثوابی به او عنایت کند.

ما عزیمتی هستیم نه رخصتی نیستیم و قائلیم به این که لاجرج هم در الزامیات است و هم در غیر الزامیات و قائلیم که این ادله استحباب ظهورش آن چنان قوی است که لاجرج را تقیید می زند و از این باب این فعل حج صحیح است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «لو ترك الحج مع تحقق الشرائط متعمدا استقر عليه مع بقائها إلى تمام الأعمال ، و لو حج مع فقد بعضها فان كان البلوغ فلا يجزيه إلا إذا بلغ قبل أحد الموقفين، فإنه مجز على الأقوى، وكذا لو حج مع فقد الاستطاعة المالية، وإن حج مع عدم أمن الطريق أو عدم صحة البدن و حصول الحرج فان صار قبل الإحرام مستطيعا و ارتفع العذر صح و أجزأ بخلاف ما لو فقد شرط في حال الإحرام إلى تمام الأعمال، فلو كان نفس الحج و لو ببعض أجزائه حرجيا أو ضرريا على النفس.» تحرير الوسيلة؛ ج 1، ص: 381، مسئله 45.

[2]. «ثم اعلم أنّ نفي الحرج و الضيق مختص بالإيجاب و التحريم دون الندب و الكراهة لأنّ الحرج إنّما هو في الإلزام لا الترغيب في الفعل لنيل الثواب إذا رخص في المخالفة و لهذا لا يحرم صوم الدّهر غير العيدين و قيام تمام الليل و السّير إلى الحج متسكعا و إثثار الغير بالمال الذي لا يضطر إليه على النفس إلى غير ذلك مما لا حصر له بل هذه درجة المتقين و مرتبة الزاهدين لا يسع القيام به إلا الأوحد من النّاس.» الفصول الغروية في الأصول الفقهية ؛ ص 335 - 336.

[3]. «هو أنّ الظاهر من أدلّته عدم تسبّب الشّارع و جعله لإلقاء النّاس في الحرج، بحيث يستند وقوعهم فيه إلى جعله، فلا يشمل ما رخص الشّارع في تركه؛ لأجل ذلك لا لعدم صدق أصل الموضوع مع الترخيص المذكور.» الرسائل التسع ؛ ص 243.